بررسی علل شکست مسلمانان در اندلس

اندلس؛ تراژدی عبرت آموز برای حال و آینده

علی محمدی جورکویه

در مطلب حاضر نویسنده به بررسی عوامل ناکامی حاکمیت مسلمانان پس از چندین قرن در اندلس پرداخته و بر ضرورت عبرت گیری از آن و پیشگیری از تکرار چنین تراژدی تلخ تاکید کرده است.نوشتار پیش رو ازمجله رواق اندیشه شماره ۱۵ انتخاب شده است.

***

تاریخ، آموزگاری ارزشـــمند است. از این رو، خداوند در قرآن کریم، فراوان از تاریخ گذشتگان (اعم از خوبان و بدان) برای عبرت‌آموزی و هدایت‌بندگان سخن به میان آورده و سفارش نموده است:

«قد خلت من قبلکم ســـنن فســـیروا فی‌الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین»[1] پیش از شما، سنت‌هایی وجود داشت (و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود، سرنوشت‌هایی داشتند که شما نیز همانند آن را دارید) پس در روی زمین گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان (آیات خدا) چگونه بود.

خوشا به سعادت مردمی که از تاریخ گذشتگان آگاه شوند و عبرت بیاموزند که تاریخ درس‌های بسیار و گران سنگی دارد. اما افسوس که به فرموده امیر مؤمنان: «ما اکثر العبر و اقل الاعتبار»[2] چه بسیارند عبرت‌ها و چه اندک است، عبرت گرفتن.

بر مسلمانان زیبنده نیست که از گذشته تاریخ خود پند نگیرند و دوباره بلکه چند باره به سرنوشـــت گذشتگان دچار شـــوند. تاریخ اندلس از این جهت‌بسیار خواندنی است؛ چرا تمدنی با آن همه عظمت و شکوه به سستی و اضمحلال گرایید.

این نوشـــتار در صدد است که علل غروب خورشید تابناک تمدن اسلامی را در اندلس بررســـی کند؛ لیکن پیش از آن، نگاهی به شگفتی‌های تمدن اسلامی آن دیار خواهیم داشت.

صبح امید

در ســـال ۹۲ هجری قمری، موســـی بن نصیر (حاکم شمال آفریقا) با تهیه مقدمات لازم، لشکری هفت هزار نفری را به فرماندهی طارق بن زیاد مهیای فتح شبه جزیره ایبری (Iberia) کرد.[3]

پس از به دست آوردن پیروزی‌هایی چند، موسی بن نصیر نیز با نیروی کمکی وارد شـــبه جزیره شد[4] و طی مدت کوتاهی، تمام شبه جزیره ایبری (اسپانیا و پرتغال) به دست مسلمانان فتح گردید، حتی آنها از سلسله جبال پیرنه گذشتند و به خاک فرانســـه رسیدند[5] و حکومت اسلامی اندلس را در شبه جزیره برقرار کردند که تا سال ۸۹۷ هجری قمری ادامه یافت.[6]

شکوه تمدن اسلامی

از آنجا که اســـلام، دین دانش، تفکر و تعقل است، هر کجا که قدم گذاشت، نور دانش در آنجا درخشـــید. اندلس نیز یکی از کشورهایی بود که با تابیدن نور اسلام بر دل‌های مردمش، از میان آنها اندیشمندان بزرگی برخاستند که سهمی بسزا در تمدن اسلامی بلکه بشری ایفا کردند و دستاوردهای شگرفی را به جهان علم عرضه نمودند. «لاین پل» مستشرق انگلیسی می‌نویسد:

«اسپانیا هشـــت قرن در دست مسلمانان بود و نور تمدن آن، اروپا را نورانی ساخته بود... علوم و ادب و صنعت فقط در همین سرزمین اروپایی رونق داشت و از همین رهگذر بود که علوم ریاضی، فلکی، گیاه‌شناسی، تاریخ، فلسفه و قانونگذاری فقط در اسپانیای اسلامی تکمیل شده و نتیجه داده بود.»[7]

جالب اســـت که بدانیم این تحول و پیشـــرفت در اندلس زمانی بود که اروپا گرفتار دوره رکود علمی قرون وســـطی بود. دکتر «مارتینز مونتابث» مستشرق اسپانیایی می‌گوید:

«اگر حاکمیت هشت قرنه اسلام بر اسپانیا نبود، هرگز این کشور وارد گردونه تاریخ تمدن نمی‌شد. این دوره در حالی که اروپای همسایه، اسیر تیرگی جهل و عقب ماندگی بود، روشنایی خرد و فرهنگ را به آنجا منتقل کرد.»[8]

با ایجاد مدارس رایگان، همگانی کردن آموزش و ترویج فرهنگ علم دوستی و دانش‌پژوهی در اندلس، بزرگانی در میدان علم و اختراع قدم نهادند و تازه‌هایی را به بشـــریت و جهان علم عرضه کردند. در پزشـــکی با ظهور افرادی چون علی بن عباس، زهراوی، باهلی، ابن زهر، و... بدان پایه از تخصص علمی رســـیدند که جراحی‌های دقیق چشم را انجام می‌دادند.[9]

پروفســـور «دالماس» استاد بیماری‌های زنان دانشکده پزشکی «مونته پلیه» اعتراف می‌کند:

«تمدن مسلمانان منحصر به فن معماری و نقش و نگار ساختمان‌ها و مساجد پرشـــکوه نیست، بلکه شامل بســـیاری از علوم و معارفی می‌شود که اساس علوم جدید بخصوص علوم گیاه‌شناسی و پزشکی است.»[10]

در فلسفه و عرفان با بزرگانی نظیر ابن باجه، ابن رشد، ابن طفیل و ابن عربی، آثار ارزشـــمندی را از خود به میراث گذاشتند.[11] ابن فرناس، زرقالی، مجریطی، ابن صغار قرطبی، بتروجی و... در ریاضیات، هیئت، نجوم و شیمی، گام‌های بسیار بلندی برداشتند و موفقیت‌های بزرگی را کسب کردند.[12]

مسلمانان اندلس در سایه دانش‌پژوهی و علم دوستی در اسلام، بدان پایه از پیشرفت در رشته‌های مختلف علمی، صنعت، کشاورزی، شهرسازی و زیباسازی شـــهرها رســـیدند که «جان دراپر» (Jhon w.Draper) در «تاریخ پیشرفت فکر در اروپا» پس از توصیف شهرســـازی و زیباســـازی شهر قرطبه (پایتخت اندلس) می‌نویسد:

«هفتصد سال بعد از این تاریخ (زمانی که قرطبه چنین شکوهی داشت) هم حتی یک چراغ در راه‌های عمومی لندن و پاریس وجود نداشت و قرن‌ها پس از این تاریخ، افراد پیاده در شـــهر لندن و پاریـــس در روزهای بارانی تا قوزک پا در گل فرو می‌رفتند.»[13]

مهندسان مسلمان در معماری به قله‌های رفیع این دانش دست‌یافتند و چنان آثار ماندگاری از خود به جای گذاشتند که امروزه بیش از ۴۵ میلیون نفر جهانگرد سالانه از این آثار بازدید می‌کنند.[14]

یکی از این آثار که مسجد جامع شهر قرطبه است، از شاهکارهای معماری اســـت. مسجدی با ۴۸۶۸ متر مربع فضای سرپوشیده و باز، ۱۲۹۳ ستون که گاه ارتفاع آن به ۹ متر می‌رسد، ولی قطر آن ۲۵ سانتیمتر است، در حالی که در همان زمان ماهرترین مهندسان برای پیشگیری از سقوط احتمالی چنین ســـقف‌های بلندی، قطر پایه‌های سنگی ساختمان را کمتر از چهار متر قرار نمی‌دادند.[15]

هر مسلمان بیدار دلی، با نیم نگاهی به تمدن پرشکوه اندلس، از خود می‌پرسد: چرا اندلس از اوج قدرت، عظمت و شکوه به حضیض ذلت و خواری کشیده شد و به خاک سیاه نشست. علت آن را در کجا باید جست‌وجو کرد؟ آیا گردش روزگار چنین است‌یا نتیجه اعمال؟

مسلمانان اندلس در ســـایه دانش‌پژوهی و علم دوستی در اسلام، بدان پایه از پیشرفت در رشته‌های مختلف علمی، صنعت، کشاورزی، شهرسازی و زیباسازی شهرها رسیدند که «جان دراپر» پس از توصیف شهر ســـازی و زیبا سازی شهر قرطبه (پایتخت اندلس) می‌نویسد: «هفتصد سال بعد از این تاریخ (زمانی که قرطبه چنین شکوهی داشت) هم حتی یک چراغ در راه‌های عمومی لندن و پاریس وجود نداشت و قرن‌ها پس از این تاریخ، افراد پیاده در شهر لندن و پاریس در روزهای بارانی تا قوزک پا در گل فرو می‌رفتند.»

آسیب‌شناسی حکومت اسلامی اندلس

از جست‌وجو در متون تاریخی می‌توان دو عامل را به عنوان آسیب‌های جدی و اساسی حکومت اسلامی اندلس برشمرد که به ترتیب اهمیت عبارت است از:

۱- اختلاف و تفرقه:

یکی از ارکان مهم ثبات، امنیت و پیشـــرفت هر جامعه‌ای، وحدت اســـت. در طول تاریخ، مردمی بر مشـــکلات و گرفتاریها فائق آمدند که بر محور اتحاد گرد آمدند. اگر مسلمانان مؤفق شدند برق آسا شبه جزیره ایبری را فتح کنند، در سایه وحدت بود. از این رو، خداوند در قرآن کریم به این نکته اساسی در حیات جامعه دستور داده است: «واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا»[16] همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.

همان‌طور که وحدت مایه ثبات، امنیت، پیشرفت و سعادت است، اختلاف و تفرقه سبب ناامنی و عقب‌ماندگی است. مهم‌ترین علت شکست حکومت مسلمانان در اندلس را نیز می‌توان در درگیری‌های داخلی بین مســـلمانان، بویژه حاکمان جست‌وجو کرد. از نخستین روزهای تشکیل حکومت اسلامی در اندلس، اختلاف و دشمنی میان دو گروه از اعراب مضری و قحطانی سر بر آورد و هیچ گاه به پایان نرسید و هر گاه که قدرت به دست‌یکی از آن دو می‌افتاد، بر دیگری ستم می‌کرد و گروه مقابل به کارشکنی می‌پرداخت.

از دیگر کارهای نادرســـت اعراب پس از ورود به اندلس این بود که خود را از بربرهای شـــمال آفریقا (که سهم بزرگی در فتح شبه جزیره ایبری داشتند) برتر می‌دیدند و نصیب خود را بیشتر می‌پنداشتند و آنان را به دیده حقارت می‌نگریستند. این نوع برخورد نیز اختلاف پر دامنه‌ای را در اندلس سبب شد که در تمام مدت، کم و بیش ادامه داشت.

آنگاه که این اختلافات شعله‌ور می‌شد، چنان زبانه می‌کشید که کسی را یارای نزدیک شـــدن به آن نبود و اگر کســـی گامی برای صلح و آشتی جلو می‌نهاد، در آتش این دشمنی خاکستر می‌شد.

در یکی از این آشـــوبها، روزی دانشمند بزرگی در مسجد جامع شهر قرطبه، همین که ضمن‌اشاره به این گونه اختلافات گفت: «خدایا میان ما صلح برقرار کن»، بی درنگ کشته شد و دیگری در همان مسجد به محض اینکه گفت: «خدا، صلح را دوست دارد و به آن امر کرده است»، در همان دم به قتل رسید.[17]

از نتایج‌شـــوم این درگیری‌ها، روی آوردن دو گروه مخالف به ســـوی دشمن مســـیحی بود (که برای چنین روزهایی لحظه شـــماری می‌کرد) و با باج دادن به مســـیحیان، از آنان علیه یکدیگر کمک می‌خواســـتند و دشمن پلید نیز با نقشه هایش، آتش جدایی را شـــعله‌ورتر می‌کرد. اوج این اختلافات را باید در زمان رخ نمودن حکومتهای کوچک و مستقل در اندلس دانست که هر دولتی برای حفظ یا توسعه قلمرو خود و چند صباحی تکیه زدن بر اریکه قدرت، با یکی از پادشاهان مسیحی علیه همسایگان مسلمانش پیمان همکاری می‌بست.

در طول هشت قرن حاکمیت مسلمانان بر اندلس، سه بار حکومت یکپارچه و مقتدر اسلامی براثر اختلافات، خودسری‌ها و طمع‌ورزی‌های عده‌ای به سستی گرایید و هر فردی بر گوشـــه‌ای از این ســـرزمین حکم راند. هرگاه که حکومت مرکزی واحد از بین رفت و حاکمیت‌های متعددی سر بر آوردند، ضعف، سستی و زبونی بر مسلمانان اندلس چیره شد که پس از مدتی به‌ناچار به اتحاد رسیدند و هـــر زمان که حکومت مرکـــزی و یکپارچه به وجود آمد، عزت پیدا کردند و به پیروزی و پیشرفت دست‌یافتند.

از اوایل قرن پنجم هجری برای نخستین بار پس از برپایی حکومت اسلامی در اندلس، حاکمیت‌های کوچک و مستقل در نقاط مختلف آن پی‌درپی ظهور کردند و در مجموع ۲۶ دولت مستقل به وجود آمد.[18] هر کدام از دولت‌ها برای توسعه قلمرو خود با همسایگانش درگیر بود و برای دستیابی به مقصود خود به مسیحیان باج می‌داد تا حمایت آنان را جلب کند و آنان نیز از این فرصت کمال استفاده را بردند و چون ماری زخم خورده زهر خود را ریختند و عقده شکســـت‌های چند صد ساله را از دل گشودند و انتقامی سخت گرفتند. چنانکه در جنگ بین مامون (حاکم بلنسیه) و ابن هود (حاکم سرقسطه) مامون پس از شکست‌خوردن از ابن هود، از «فرناند» پادشاه مسیحی کاستیل کمک طلبید تا در صورت پیروزی، به او مالیات بدهد و با حمایت او بر ابن هود غلبه کرد. ابن هود نیز پس از شکست، هدایایی برای «فرناند» فرستاد و از او تقاضای کمک کرد و با پشتیبانی او دوباره بر مامون پیروز شد. این اختلاف، جنگ و خونریزی با آتش بیاری پادشاهان مسیحی سه سال ادامه یافت.[19]

جنگ و خونریزی میان حاکمیت‌های کوچک و مستقل پیوسته ادامه داشت و ارکان این حکومتها را سست کرد و دیگر رمقی در آنها برای مبارزه با همسایگان مســـیحی باقی نماند و این بهترین فرصت‌برای دشمن در کمین نشسته بود که انتقام بگیرد.

در اواخـــر قرن پنجم هجـــری، حاکمیت‌های کوچک مـــورد حمله بی امان «آلفونس»، پادشاه لیون و در معرض نابودی قرار گرفتند و از این رو، از یوسف بن تاشفین، حاکم مسلمان در شمال آفریقا کمک خواستند. با لشکر کشی یوسف به اندلس و شکست «آلفونس» دوباره حکومت واحد اسلامی به نام سلسله «مرابطین» در اندلس تشکیل شد و عزت به مسلمانان برگشت و عظمت‌یافتند.[20]

لیکن حاکمیت مرابطین نیم قرن بیشتر طول نکشید که مجددا تفرقه و اختلاف در جامعه اســـلامی اندلس ریشـــه دوانید و دولت‌های کوچک و مستقل مسلمان قد علم کردند[21] و حکومت مرکزی تضعیف شـــد و پادشاهان مسیحی به طمع افتادند، اما طولی نکشـــید که سلسله «موحدون» (که در شمال آفریقا حاکمیت پیدا کرده بودند) دولت‌های کوچک را در اندلس جمع کردند و حاکمیت یکپارچه و مقتدری را در مقابل مسیحیان به وجود آوردند. از نخستین سال‌های قرن هفتم هجری، سستی و زوال در پایه‌های حکومت موحدون نمایان شد. مسیحیان لیون، ناوار، آراگون (که بعد از تحمل شکســـت‌های پی در پی از یعقوب بن یوســـف به دنبال فرصت بودند) یکباره به جنگ با محمد بن یعقوب شـــتافتند و با ضربه‌ای سهمگین بر سپاه او، انتقامی سخت گرفتند.[22]

با تضعیف دولت مرکزی، برای سومین بار حاکمیت‌های کوچک و ضعیف در گوشه و کنار اندلس سر بر آوردند که برای تجاوز به قلمرو یکدیگر، به هم چنگ و دندان نشـــان می‌دادند و در امضای پیمان همکاری با مســـیحیان برای از میان برداشتن رقیبان خود، از همدیگر گوی سبقت می‌ربودند و این بهترین موقعیت را برای پادشاهان مسیحی فراهم کرد تا ضربه نهایی را بر پیکر حکومت اسلامی در اندلس وارد سازند و خود را برای همیشه از خطر آن برهانند.

با دشمنی و تفرقه‌ای که بین دولت‌های کوچک اسلامی در اندلس وجود داشت، مســـیحیان بتدریج آنها را از میان برداشتند. چنانکه در سال ۶۳۶ هجری قمری، «بلنسیه» در ســـال ۶۶۸ هجری قمری «مرسیه» و در سال ۶۸۵ هجری قمری «میورقه» را از دست مسلمانان گرفتند و این روند ادامه پیدا کرد تا اینکه در پایان قرن هفتم هجری، تنها حکومت «غرناطه» در دست مسلمانان باقی مانده بود.[23]

از دردناک‌تریـــن حوادث این دوره، همـــکاری دولت‌بنی نصر (که در غرناطه حکومت داشت) با «فردیناند» پادشاه لیون برای از میان برداشتن دیگر حکومت‌های کوچک اسلامی در اندلس است؛ چنانکه در گشودن دروازه «شبیلیه» و دره علیای وادی الکبیر و لشکرکشی‌های دیگر، دست در دست او نهاد و سرزمین اندلس را از خون برادران دینی خود رنگین کرد[24] تا حکومت او در غرناطه باقی بماند. ولی دیری نپایید که با درهم پیچیده شدن پرونده دیگر حکومت‌های کوچک اسلامی، نوبت‌به حکومت‌بنی نصر در غرناطه رســـید. مسیحیان از همان اواخر قرن هفتم هجـــری حملات خود را به غرناطه آغاز کردند و هر از گاهی ضرباتی بر پیکر آن وارد ساختند و شهری را به تصرف خود در آوردند تا اینکه در سال ۸۹۷ هجری قمری به عمر آخرین حکومت اسلامی در اندلس پایان دادند.[25]

۲- فساد اخلاقی:

دومین عامل شکســـت مسلمین در اندلس را می‌توان روی آوردن حاکمان و بســـیاری از مردم به بی تقوایی و بی بند و باری دانســـت. فراگیر شدن فساد در سطح حاکمیت و جامعه، آنان را از توجه به صلاح و سلامت و پیشرفت جامعه باز داشـــت و حمیت و غیرت دینی را در آنها از بین برد و آنچه که برایشـــان اهمیت داشـــت، قدرت‌طلبی و خوشگذرانی بود. در نتیجه، شهرها یکی پس از دیگری از تحت‌حکومت آنان خارج شد و به تصرف دشمن درآمد. فساد در بین حکمرانان تا بدانجا پیش رفت که «معتصم بن صمادح» حاکم «المریه» عاشق دختری مسیحی شد و به زور او را از پدرش گرفت و بر سر همین موضوع به جنگ و خونریزی در میان مسلمانان دست زد.[26]

آنگاه که حاکمان به عیش و عشرت آشکار پرداختند، مردم بسیاری از پی آنان روانه شـــدند و دشمن مسیحی با طرحی شیطانی، ضربه‌ای سخت‌بر پیکر جامعه اسلامی اندلس وارد ساخت.

مسیحیان شمال، قراردادهایی را با حاکمان مسلمان بستند و طبق آن آزادانه به ایجاد تفریحگاه و مدرسه و انجام تجارت بین مسلمانان پرداختند؛ در مدارس خود به فرزندان مســـلمان، افکار دینی مســـیحیت را القا می‌کردند و با به گردش در آوردن دختران زیباروی مســـیحی در تفریحگاه‌ها، جوانان مسلمان را به آنجا می‌کشاندند و با ترویج خرید و فروش مشروبات الکلی، مردم مسلمان را از اعتقادات دینی خود دور می‌ساختند و به این طریق فساد را در تمام پیکره جامعه اسلامی رســـوخ دادند و آن را از درون تهی کردنـــد. بدین ترتیب بود که توان مقاومت را از آنان گرفتند.[27] چنانکه ســـروده ابن غسال در غم سقوط شهر «بربشتر» گواه صدق این مدعاســـت. او پس از به تصویر کشیدن ددمنشی‌های دشمن در حمله و تصرف شهر، دلیل گستاخی دشمن را در انجام این کار چنین بیان می‌کند:

«اگر گناهان مسلمانان و فرو رفتن آنها در منجلاب معاصی بزرگ و کوچک نبود، هیچ گاه ســـواران مســـیحی بر آنان پیروز نمی‌شـــدند. آری! علت ضعف، گناهانشان بود.

افراد فاسد کارهای زشت خود را پنهان نمی‌کردند و آنهایی هم که کار خوب انجام می‌دادند، از روی ریا بود.»[28]

با توجه به آنچه گفته شـــد نتیجه گرفته می‌شود که اختلاف و فساد اخلاقی مهم‌ترین علل اضمحلال حاکمیت مسلمانان در اندلس بشمار می‌رود.

اینک سزاوار است از خود بپرسیم: آیا تاریخ تکرار نمی‌شود؛ آیا نباید از تاریخ اندلس عبرت آموخت؛ مگر غیر از این است که مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمودن حکومتهای کوچک و مستقل در اندلس دانست که هر دولتی برای حفظ یا توسعه قلمرو خود و چند صباحی تکیه زدن بر اریکه قدرت، با یکی از پادشاهان مسیحی علیه همسایگان مسلمانش پیمان همکاری می‌بست.

در طول هشت قرن حاکمیت مسلمانان بر اندلس، سه بار حکومت یکپارچه و مقتدر اسلامی براثر اختلافات، خودسری‌ها و طمع‌ورزی‌های عده‌ای به سستی گرایید و هر فردی بر گوشـــه‌ای از این ســـرزمین حکم راند. هرگاه که حکومت مرکزی واحد از بین رفت و حاکمیت‌های متعددی سر بر آوردند، ضعف، سستی و زبونی بر مسلمانان اندلس چیره شد که پس از مدتی به‌ناچار به اتحاد رسیدند و هـــر زمان که حکومت مرکـــزی و یکپارچه به وجود آمد، عزت پیدا کردند و به پیروزی و پیشرفت دست‌یافتند.

از اوایل قرن پنجم هجری برای نخستین بار پس از برپایی حکومت اسلامی در اندلس، حاکمیت‌های کوچک و مستقل در نقاط مختلف آن پی‌درپی ظهور کردند و در مجموع ۲۶ دولت مستقل به وجود آمد.[18] هر کدام از دولت‌ها برای توسعه قلمرو خود با همسایگانش درگیر بود و برای دستیابی به مقصود خود به مسیحیان باج می‌داد تا حمایت آنان را جلب کند و آنان نیز از این فرصت کمال استفاده را بردند و چون ماری زخم خورده زهر خود را ریختند و عقده شکســـت‌های چند صد ساله را از دل گشودند و انتقامی سخت گرفتند. چنانکه در جنگ بین مامون (حاکم بلنسیه) و ابن هود (حاکم سرقسطه) مامون پس از شکست‌خوردن از ابن هود، از «فرناند» پادشاه مسیحی کاستیل کمک طلبید تا در صورت پیروزی، به او مالیات بدهد و با حمایت او بر ابن هود غلبه کرد. ابن هود نیز پس از شکست، هدایایی برای «فرناند» فرستاد و از او تقاضای کمک کرد و با پشتیبانی او دوباره بر مامون پیروز شد. این اختلاف، جنگ و خونریزی با آتش بیاری پادشاهان مسیحی سه سال ادامه یافت.[19]

جنگ و خونریزی میان حاکمیت‌های کوچک و مستقل پیوسته ادامه داشت و ارکان این حکومتها را سست کرد و دیگر رمقی در آنها برای مبارزه با همسایگان مســـیحی باقی نماند و این بهترین فرصت‌برای دشمن در کمین نشسته بود که انتقام بگیرد.

در اواخـــر قرن پنجم هجـــری، حاکمیت‌های کوچک مـــورد حمله بی امان «آلفونس»، پادشاه لیون و در معرض نابودی قرار گرفتند و از این رو، از یوسف بن تاشفین، حاکم مسلمان در شمال آفریقا کمک خواستند. با لشکر کشی یوسف به اندلس و شکست «آلفونس» دوباره حکومت واحد اسلامی به نام سلسله «مرابطین» در اندلس تشکیل شد و عزت به مسلمانان برگشت و عظمت‌یافتند.[20]

لیکن حاکمیت مرابطین نیم قرن بیشتر طول نکشید که مجددا تفرقه و اختلاف در جامعه اســـلامی اندلس ریشـــه دوانید و دولت‌های کوچک و مستقل مسلمان قد علم کردند[21] و حکومت مرکزی تضعیف شـــد و پادشاهان مسیحی به طمع افتادند، اما طولی نکشـــید که سلسله «موحدون» (که در شمال آفریقا حاکمیت پیدا کرده بودند) دولت‌های کوچک را در اندلس جمع کردند و حاکمیت یکپارچه و مقتدری را در مقابل مسیحیان به وجود آوردند. از نخستین سال‌های قرن هفتم هجری، سستی و زوال در پایه‌های حکومت موحدون نمایان شد. مسیحیان لیون، ناوار، آراگون (که بعد از تحمل شکســـت‌های پی در پی از یعقوب بن یوســـف به دنبال فرصت بودند) یکباره به جنگ با محمد بن یعقوب شـــتافتند و با ضربه‌ای سهمگین بر سپاه او، انتقامی سخت گرفتند.[22]

با تضعیف دولت مرکزی، برای سومین بار حاکمیت‌های کوچک و ضعیف در گوشه و کنار اندلس سر بر آوردند که برای تجاوز به قلمرو یکدیگر، به هم چنگ و دندان نشـــان می‌دادند و در امضای پیمان همکاری با مســـیحیان برای از میان برداشتن رقیبان خود، از همدیگر گوی سبقت می‌ربودند و این بهترین موقعیت را برای پادشاهان مسیحی فراهم کرد تا ضربه نهایی را بر پیکر حکومت اسلامی در اندلس وارد سازند و خود را برای همیشه از خطر آن برهانند.

با دشمنی و تفرقه‌ای که بین دولت‌های کوچک اسلامی در اندلس وجود داشت، مســـیحیان بتدریج آنها را از میان برداشتند. چنانکه در سال ۶۳۶ هجری قمری، «بلنسیه» در ســـال ۶۶۸ هجری قمری «مرسیه» و در سال ۶۸۵ هجری قمری «میورقه» را از دست مسلمانان گرفتند و این روند ادامه پیدا کرد تا اینکه در پایان قرن هفتم هجری، تنها حکومت «غرناطه» در دست مسلمانان باقی مانده بود.[23]

از دردناک‌تریـــن حوادث این دوره، همـــکاری دولت‌بنی نصر (که در غرناطه حکومت داشت) با «فردیناند» پادشاه لیون برای از میان برداشتن دیگر حکومت‌های کوچک اسلامی در اندلس است؛ چنانکه در گشودن دروازه «شبیلیه» و دره علیای وادی الکبیر و لشکرکشی‌های دیگر، دست در دست او نهاد و سرزمین اندلس را از خون برادران دینی خود رنگین کرد[24] تا حکومت او در غرناطه باقی بماند. ولی دیری نپایید که با درهم پیچیده شدن پرونده دیگر حکومت‌های کوچک اسلامی، نوبت‌به حکومت‌بنی نصر در غرناطه رســـید. مسیحیان از همان اواخر قرن هفتم هجـــری حملات خود را به غرناطه آغاز کردند و هر از گاهی ضرباتی بر پیکر آن وارد ساختند و شهری را به تصرف خود در آوردند تا اینکه در سال ۸۹۷ هجری قمری به عمر آخرین حکومت اسلامی در اندلس پایان دادند.[25]

۲- فساد اخلاقی:

دومین عامل شکســـت مسلمین در اندلس را می‌توان روی آوردن حاکمان و بســـیاری از مردم به بی تقوایی و بی بند و باری دانســـت. فراگیر شدن فساد در سطح حاکمیت و جامعه، آنان را از توجه به صلاح و سلامت و پیشرفت جامعه باز داشـــت و حمیت و غیرت دینی را در آنها از بین برد و آنچه که برایشـــان اهمیت داشـــت، قدرت‌طلبی و خوشگذرانی بود. در نتیجه، شهرها یکی پس از دیگری از تحت‌حکومت آنان خارج شد و به تصرف دشمن درآمد. فساد در بین حکمرانان تا بدانجا پیش رفت که «معتصم بن صمادح» حاکم «المریه» عاشق دختری مسیحی شد و به زور او را از پدرش گرفت و بر سر همین موضوع به جنگ و خونریزی در میان مسلمانان دست زد.[26]

آنگاه که حاکمان به عیش و عشرت آشکار پرداختند، مردم بسیاری از پی آنان روانه شـــدند و دشمن مسیحی با طرحی شیطانی، ضربه‌ای سخت‌بر پیکر جامعه اسلامی اندلس وارد ساخت.

مسیحیان شمال، قراردادهایی را با حاکمان مسلمان بستند و طبق آن آزادانه به ایجاد تفریحگاه و مدرسه و انجام تجارت بین مسلمانان پرداختند؛ در مدارس خود به فرزندان مســـلمان، افکار دینی مســـیحیت را القا می‌کردند و با به گردش در آوردن دختران زیباروی مســـیحی در تفریحگاه‌ها، جوانان مسلمان را به آنجا می‌کشاندند و با ترویج خرید و فروش مشروبات الکلی، مردم مسلمان را از اعتقادات دینی خود دور می‌ساختند و به این طریق فساد را در تمام پیکره جامعه اسلامی رســـوخ دادند و آن را از درون تهی کردنـــد. بدین ترتیب بود که توان مقاومت را از آنان گرفتند.[27] چنانکه ســـروده ابن غسال در غم سقوط شهر «بربشتر» گواه صدق این مدعاســـت. او پس از به تصویر کشیدن ددمنشی‌های دشمن در حمله و تصرف شهر، دلیل گستاخی دشمن را در انجام این کار چنین بیان می‌کند:

«اگر گناهان مسلمانان و فرو رفتن آنها در منجلاب معاصی بزرگ و کوچک نبود، هیچ گاه ســـواران مســـیحی بر آنان پیروز نمی‌شـــدند. آری! علت ضعف، گناهانشان بود.

افراد فاسد کارهای زشت خود را پنهان نمی‌کردند و آنهایی هم که کار خوب انجام می‌دادند، از روی ریا بود.»[28]

با توجه به آنچه گفته شـــد نتیجه گرفته می‌شود که اختلاف و فساد اخلاقی مهم‌ترین علل اضمحلال حاکمیت مسلمانان در اندلس بشمار می‌رود.

اینک سزاوار است از خود بپرسیم: آیا تاریخ تکرار نمی‌شود؛ آیا نباید از تاریخ اندلس عبرت آموخت؛ مگر غیر از این است که مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شـــود؟ چرا بی توجه به نقشه‌های دشمن بر طبل اختلاف و تفرقه می‌کوبیم و از وحدت حول محور رهبری غافل هســـتیم؛ منافع حزبی و گروهی را بر منافع انقلاب و کشور ترجیح می‌دهیم؛ چرا در مقابل شبیخون فرهنگی دشمن اقدامی اساسی صورت نمی‌دهیم؟ آیا توطئه دشمن، یک توهم است‌یا اینکه توهم توطئه نیز توطئه دشمن است؟ اختصاص بودجه کلان از سوی دشمن برای نابودی جمهوری اسلامی واقعیت ندارد و یک توهم است؟ افزایش قارچ گونه باندهای ترویج فحشا، مشروبات الکلی و انواع مواد مخدر در سطح جامعه، بویژه در میان جوانان از روی نقشـــه و برنامه‌ریزی دشمنان نیست؟ القای شبهات و ایجاد تردید در بنیان‌های اعتقادی برای ســـست و متزلزل کـــردن باورهای دینی مردم بدون طرح از پیش تهیه شده است؟ گسترش برنامه‌های ضداخلاق و عفت از طریق ماهواره (و فضای مجازی) هدف خاصی را دنبال نمی‌کند؟ چرا از خواب غفلت‌بیدار نمی‌شویم؟

چرا گامی اساســـی برای حل مشـــکل و رویارویی با شیطان درون و بیرون بر نمی‌داریم؟ دشمنی کردن در ذات دشمن نهفته است و ذاتی اوست و ذاتی چیزی هرگز از آن جدا نمی‌شود ولی به فرموده امیر مؤمنان: «من نام لم ینم عنه.»[29] کسی که از دشمن غفلت‌بورزد، (بداند) که دشمن از او غافل نخواهد شد.

مهم‌ترین علت‌شکست‌حکومت مسلمانان در اندلس را می‌توان در درگیری‌های داخلی بین مسلمانان، بویژه حاکمان جست‌وجو کرد. از نتایج‌شـــوم این درگیری‌ها، روی آوردن دو گروه مخالف به سوی دشمن مسیحی بود (که برای چنین روزهایی لحظه شماری می‌کرد) و با باج دادن به مسیحیان، از آنان علیه یکدیگر کمک می‌خواستند و دشمن پلید نیز با نقشه هایش، آتش جدایی را شعله‌ورتر می‌کرد. اوج این اختلافات را باید در زمان رخ نمودن حکومت‌های کوچک و مستقل در اندلس دانست که هر دولتی برای حفظ یا توسعه قلمرو خود و چند صباحی تکیه زدن بر اریکه قدرت، با یکی از پادشاهان مسیحی علیه همسایگان مسلمانش پیمان همکاری می‌بست.

مســـیحیان شمال، قراردادهایی را با حاکمان مسلمان بستند و طبق آن آزادانه به ایجاد تفریحگاه و مدرســـه و انجام تجارت بین مسلمانان پرداختند؛ در مدارس خود به فرزندان مسلمان، افکار دینی مسیحیت را القا می‌کردند و با به گردش در آوردن دختران زیباروی مسیحی در تفریحگاه‌ها، جوانان مسلمان را به آنجا می‌کشاندند و با ترویج خرید و فروش مشروبات الکلی، مردم مسلمان را از اعتقادات دینی خود دور می‌ساختند و به این طریق فساد را در تمام پیکره جامعه اسلامی رسوخ دادند و آن را از درون تهی کردند. بدین ترتیب بود که توان مقاومت را از آنان گرفتند.

پی‌نوشت‌ها:

۱.آل عمران/۱۳۷.
۲.صبحی صالح، نهج‌البلاغه، دارالهجره، قم، ص ۵۲۸، کلمه ۲۹۷.
۳. نور الدین آل علی، اسلام در غرب، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴۵.
۴. محمد ابراهیم آیتی، اندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ص ۱۴.
۵.شکیب ارسلان، تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا، ترجمه علی دوانی، چاپخانه علمیه، ص ۴۵.
۶.محمد عبدالله عنان، صحنه‌های تکان‌دهنده در تاریخ اسلام، ترجمه علی دوانی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۳۱۴.
۷ محمد غزالی، اسلام و بلاهای نوین، ترجمه مصطفی زمانی، انتشارات فراهانی، چاپ اول، ص ۲۴۶.
۸.عبدالجبار الرفاعی، بیداری اسلامی در اندلس امروز، ترجمه سید حسن اسلامی، مجله آینه پژوهش، مهر و آبان ۱۳۷۱، شماره ۱۵، ص ۴۹.
۹.حسن وطنخواه، اسلام در اندلس، مجله مشکوة، پاییز ۱۳۷۰، شماره۳۲، ص ۱۱۵.
۱۰.شکیب ارسلان، پیشین، صص ۳۱۳- ۳۱۲.
۱۱. ر. ک: هانـــری کاربن، تاریخ فلســـفه اســـلامی، ترجمه اسدالله مبشری، انتشـــارات امیرکبیر، چاپ ســـوم، صص، ۱۳۵، ۱۳۶، ۳۰۴- ۲۹۸، ۳۲۲- ۳۱۹؛ مونتگو مری وات، اســـپانیای اسلامی، ترجمه محمد علی طالقانی، انتشـــارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص، ۱۷۰، ۱۵۶، ۱۵۲.
۱۲. ر. ک: زیگریـــد هونکه، فرهنگ اســـلام در اروپا، ترجمه مرتضی رهبانی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰، ص ۱۶۹؛ محمدرضا حکیمی، دانش مسلمین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صص ۱۵۷و ۱۶۲.
۱۳.نور الدین آل علی، پیشین، ص ۳۱۱.
۱۴.حسن وطن خواه، پیشین، ص ۱۱۶.
۱۵.ر. ک: همـــان، صص ۱۱۳- ۱۱۲؛ احمد بن محمد مقری تلمسانی، نفح الطیب، دار الکتاب العربی، ج ۲، ص ۸۵.
۱۶.آل عمران/۱۰۳.
۱۷.شکیب ارسلان، پیشین، ص ۸۸.
۱۸.ر. ک: محمد ابراهیم آیتی، پیشین، صص ۴۱۳- ۴۱۱.
۱۹.ر. ک: محمد عبدالله عنان، پیشین، صص ۱۵۳- ۱۵۱.
۲۰.ر. ک: محمد ابراهیم آیتی، پیشین، صص ۱